



مجموعه الشعر

مهر و ماه

مهرداد مهرجو

شعر امروز فارسی

چاپ (نشر) دوم

1386

## مهر و ماه مهرداد مهرجو

---

چاپ نخست – پیشاور – پاکستان  
انتشارات مَنا – بهار 1381 (2002 میلادی)  
چاپ دوم – نشر الکترونیک (eBook) تابستان 1386  
طرح روی جلد : مهندس ابراهیم رهبری ( استرالیا )  
[mehrdadmehrju@hotmail.com](mailto:mehrdadmehrju@hotmail.com)

نشر دوم مجموعه شعر « مهر و ماه »  
با عشق و راستی  
تقدیم  
به همسر هنرمند و عزیزم :  
پونه صحرایی گلفروش

## نمایه

- 8..... سایه های بی ربط
- 9..... رود
- 10..... وسعت نگاه
- 11..... سایه های سربریده
- 12..... نگاه
- 13..... آغوش
- 14..... در غربت باران
- 15..... روزنه
- 16..... پیچک رهایی
- 18..... صورتک های بی روح

20	رویش
22	هنگام
24	لای غریبگی های احساس
26	مرغ شالیزار
28	عروسک آسمان
30	رویای گمشده
32	ستاره چین خیال
34	و دیگر سپیدی
36	بی ستاره
39	گیج
42	او هام وقت
45	بوی ماهی
47	...

- 48..... وای !
- 50..... ماهی کوچولو
- 52..... پیکان
- 55..... تویی !
- 58..... دامنه های یک صعود
- 61..... عروسک محض

## سایه های بی ربط

مُشت های سرشار و سر در گم  
در انزجارند  
وقتی که سایه های بی ربط  
در همه ی روز  
سوتک غمینی را مرور می کنند.

جیب های پُر  
مُشت های وا  
سبزینه سکوت به گل می نشیند.



## رود

بیرون سیم خاردار

رود

گلویس مجاله ست

در رگ هایش مُدام خون جاری ست

برای اندوه ؛ دلم

لهجه شیرین آب را تکرار می کنی ؟

## وسعت نگاه

در تاریکی های محض  
سکوت شکسته را  
در دست می گیریم  
چنگ می زنم  
بر تارهای جانم  
بال می گشایم

وسعت نگاه :  
ابعاد تازه ی اتاق.

## سایه های سربریده

پای بریده درخت  
پرواز به تاخیر ست  
در خونِ افق ، آخرین ستاره می روید  
و بر سر شاخه ی سایه های سر بریده  
می بارد .

شب ، به چشمانم چفت شده است  
پرنده می خواند :  
« آسمان  
نور بر صورت شب پاشید . »

## نگاه

پر زدم تا بهار نگاه.  
در عمق استخوان هایم  
رگ های سپید!

هست را آموختم

سپیده

در نگاهم ستاره بود.

## ستاره نوش آغوش

بر حریر اندامش  
ستاره بی سنجاق ؛ ضجه های شبانه اش  
خواب باران و نگاه بی کرانه اش  
در جریان...

عروس شبِ قرون  
ستاره نوش آغوشی!

## در غربت باران...

در غربت باران  
ستاره می ورد.  
تن دشت سبز زوزه می کشد  
زخم روزگار  
بر صورت عروسک ، زار  
زار

پگاه طلوع  
غرور غربت بود  
که غبار قرون از تن سوار ربود.

## روزنه

شب بی مه تاب !

بی تاب !

سپیده ؛

سیاه

می رود !

## پیچک رهایی

پیچک رهایی  
میان تبسم های تاریک تب دار  
تاب می خورد

استخوان پوسیده شب  
بر دشتِ پهن شده ؛  
شبدر می لرزد.



یک بغل آب ؛  
گفتن آسمان ! ...  
شبدرهای صدا سر کشیده اند.

## صورتک های بی روح

صورتک های بی روح

بَرک شده اند در هیاهوی خیابان های هر روز

خنجره های مجروح :

حیف !

حیف !

صداهای مه گرفته می بارند ؟

در جیب زبانه های مسموم

خیال ستاره شدن

سو

سو

می زند.

## رویش

خسته بال پرواز  
بام نمناک البرز  
در سکوت شبانه اشیاء  
از چنگال خاک روئیدن

طراوتم

رویا

نجابتم

دریا

تنم

مالامالِ رگ های سپید هست

از عمق تا پای هر چشمم

همه شب

چکه

چکه

ستاره.

## هنگام

بر گیج گاه شرق  
بر فرق ستاره  
مُنْتَظَر .

گیسوان گندم  
در چنگ باد چونان  
استخوان پوسیده  
سوتکی خاموش.

چشمانم هم بستر ماه  
در کاسه ی شب  
شاید آن روزها  
هنگام ؛  
رویش سنگ باشد.

## لای غریبگی های احساس

لای غریبگی های احساس

پیچیدن

دیدن :

آفتاب ، تن تب دار روز می بافد ،

آسمان

یک بغل ستاره

به بوی نزدیک ترین باغچه

به گمان گمشده ی گیاه می آویزد



و تو ...

و پرستوی خانه ی بی سقف

که تنهایی را کوچ می خواند

بیرون پنجره اما ؛

بال گشودن

در سطح ارتفاع فرو افتادن.

## مرغ شالیزار

هنگام

که دستی در گِل فرو می ریزد

در لته های سکوت و راستی

پای ساقه های خیسِ شامگاه

مرغ شالیزار

می خواند

و عشق

زیر سایه های ابدی می دمد

براستی بر صورت بی آرایش شب

مهتاب

روئیده ست ؟

## عروسک آسمان

صداقت کوهستان  
ماتِ نگاهِ پُر گفتارم  
طنین ترانه ی اهورا  
تندیس هستی  
و عروسک آسمان  
انبوه عریانی بیابان.  
سودابه های رسوا  
همه هاشان نمناک  
و تو

بدنبال شولای مثنی نور  
در مسیرهای سرد خدایان  
اهورا ترانه خوان!  
با دیدن برف  
چه نیازی به خریدن خوشبختی؟  
در رگ هایت مُدام  
سپید ترین موسیقی کوهستان در جریان  
و عروسک آسمان  
زیر قبای برفی ات پنهان.

## رویای گمشده

هوای برگشتن دارد  
باران رویاهای گمشده  
برگرد برگرد پَرچین های پُرچینِ صبح  
و مرور کن  
کفن چشمان دشت را

گنجشک زمزمه می کند

از نوک روز

جیک جیک رویش را

خطوط خاک سبز می شوند

و هستی

از کف پاهایت می روید.

## ستاره چین

پشت پرچین خوشه های نارس

در گوش افسانه ها

ترانه می خواند باد

بر تن مجروح مترسک ها

در امتداد رویش درد

در پستوی هر نگاهی



احساس

میانِ دستانِ شبِ بی حوصله

رنج می برد

کنار کومه های نیم سوخته

سرخ می یک دل

به صداقت می تپد

سپیده

بر بامِ نمناکِ کومه هامان

پرسه می زند

داسِ اندیشه هامان

ستاره چینِ خیالِ

## دیگر سپیدی !

کنار پنجره ایستاد :

ماه را

گوشه پرده چنگ می زند

نفسی تنگ

در حجم خالی لیوان

دل دل می کند

چه جای تردیدی ست ، اگر که بگویم

« رود

رود رود؟! »

درها بسته اند ، انتظار ؛

به در دوخته ست  
کسی در را می گشاید  
بوی غمین. غربت دارد  
دستمال سفیدی  
که به نفس های تن. برگ نزدیک ست  
و به آوازهای شتاب زده باد  
در کوچه های خلوت  
آبی پر  
پر زد  
و قرمزی  
پس. پوست انداختن سیاهی  
رنگ گرفت  
  
پس. گام هام برف می بارد  
و دیگر سپیدی !

## بی ستاره

گاه تبسمی بی آه

بی چراغ و بی راه

چه شب ها که بی ستاره فریاد شد :

« منم مهر ، منم ماه »

دل پی چیزی  
پی خدا  
پُر مهربانی پُر دعا

واژه های لبریز!  
دریا  
دل ماهی ست  
و آسمان  
رنگ آبی زیست.

حباب بودم  
( آب همیشه حقیقت بودن است )  
در خواب بودم  
راهی دریا  
دل ماهی گم کرده بی تاب بودم  
بارها درد دیدار با دیوار گفتم

طلوع دیدم :

یک نفر از اهالی نور

نه از حوالی دور

شمال زندگی نشانم داشت

شنیدم :

« دیوار همان دریاست ! »

- نمی دانی !؟

که بود آن که

قصد چیدن سپیده از شاخه صبح

که بود آن که پای دیوار

قصد صید ماهی داشت؟

- دختر زاده ی ماه

نگران چه هستی !؟

آفتاب دیگر سردش نیست.

## کیج

در حدود همیشه سوت کشید  
به ابرها فکر می کنم  
که سنگین شده اند  
بی گناه ، معصومانه تر از باد  
در هیاهوی همیشه  
لمس تن شب  
عادت ستاره بود

تنهایی نگاهش می وزید

وقتی برگشته بودم ؛

وقتی برگشته بودم دیر نبود

می گفت :

« دوست داشته باش »

کودک بود ، کودکی هم

باغ گیلان پر شکوفه های آلبالو

رود

پر بی تابی

گاهی ، پُر مهتاب ، گاهی پُر ماهی بود

دوباره از دور سوت کشید

ابرها سنگین تر

کودکان رویا گریان

سگان ولگرد پرسه زن



به دنبال هیچ  
و تو در کوچه های بن بست  
در راهی تا ستاره.

هیچکس  
دیگر هیچکس دوست نداشت  
و ریا ، تن پوش رنگین زمان  
حیف !  
محبت تنها برق زبان بود

در هجوم غمبار آسمان  
گیج و سر در گم  
در امتداد سوت های قطار  
ستاره  
بر فرق فکر  
باران.

## او هام وقت

روی او هام وقت دست کشید :  
« شاپرک  
همان کهکشان گمشده ست »

رویا  
به شکل روزنه یی روی شب پاشید  
لحظه به خود می پیچید  
آه ، چه بی گناه  
دست زمان فشرده بر نگاهش  
باد وزید ...

عجیب ست ، عجیب !

ستاره سهم من ست از آسمان

ستاره روشنی دل هاست

ستاره بوی تازگی زمان ست

باور ندارد کسی

عاطفه

در پلیدی ثانیه ها از هم گسست

باور ندارد کسی

و او انسان

آنسان که شایسته بود

نیست

نزیست

باد...

بادبادک در ارتفاع اوج

از دستش رها شد

گمان روی افکار گشود

می داند

چه می تواند باشد پریشانی

چه می تواند باشد

تنهایی ، سفر ، رهایی

هر روز عشق !

کسی چه می داند

امروز

پلک کجا وا شد

و باد آخرین حرفش را

- دیدار -

کجا خواهد پاشید.

## بوی ماهی

بوی ماهی  
به دست های عطسه کنانی  
که مُشت هایی مجاله  
در جیب هابند ، می بارم  
می بارم پربشان  
بی صدا تر از همیشه ی سکوت  
در تنگنای باد

وقتی نیم خیز خمیازه می کشد  
دستی که  
آستین به بالا دارد

در پستوی خویش  
پیدا ، پنهان می بارم

بوی ماهی  
چشمه هایی که رود ، می بارم  
... سرگردان  
در همه ی رود .

...

گلوی تلخ روز ، اجاق سرد سرنوشت  
دست هایی کثیف و آلوده میان سایه های پوسیده  
تاب می خورند و چرکین می رقصند.

وای !

وای !

از تردید نگاه های گمشده

از هجوم نا امن تابلو های بی جان

- که - همچنان ایستاده اند

در راستای خیابان

فقط یک وجب جای امن خواب !



گر به ملوس ! گر به گمشده  
از نشانه های بی مقصد می لرزد  
هیچ فلشی  
سمت خود را نمی داند  
سرگردانی در تردد بسیار روز  
باران

نمی دانی ؟ گر به ملوس  
بی مار بی رمق روی دیوار  
چرت می زند.

## ماهی کوچولو

در قرمزی تشت  
آب دریا گرد آمدیم  
ماهی کوچولو  
شنا ؛ اما ممنوع !  
دریا یخ بسته ست

ساحل غمبار  
چشم خورشید کور

از بلندی دیوار  
هی گیج - مسافر - ماهی بگو  
سراب ست یا شراب  
بر شنای ساحل شنا کردن  
درد دیدار با دیوار گفتن؟

سکوت  
بر زخم پاشید

هر از گاه  
گفتمان آفتاب و ستاره و صبح

قدری آغوش آزرده  
و خنده قطبی  
از بار سفر برست.

## پیکان

خیابان خسته است

ته خستگی اش

به نمی دانم کجای چرخ پیکان می رسد

که پشت چراغ قرمز بوق می شوم

ایستادم میان خطوط چار راه :  
تمام خستگی ام را مرور کردم  
سفیدی های وسط خیابان  
در پهنای بزرگراه  
امتداد غربت را سوت کشیدند  
روز به ندایی  
به یک ستاره ورّ شب سنجاق بود  
که رفتم  
نئون  
تکه بود - روشن - توی دستم  
در امتداد چرخ نگاه کردم :  
دختر همسایه در زنگ مکرر تلفن  
به فتح زندگی رقصان  
دهن کجی مدام هواپیما به آسمان  
سگ دو کلمات بر دوش باد

و هوش من

در شستنی هر چه باداباد

شگفتا !

چه ساده ، چه وحشتناک

و عمیق .

رفتم

تابی تازه بر تبم

سر هر چار راه چراغ ، بوق.

## تویی !

صدای دور دست  
سایه انداخته ست  
بر سکوت سنگین زنجمویه ها  
و رنجگویه های سالیان

نه به نیایش شب  
نه به روشنی روز  
روزنه ای ست ، نه شیکوه و شکوه قرون  
مرهمی ست که باد  
- نوازشگر آن

سکوتی ست این صدا  
فریادی ست این سکوت  
بر اندیشه های دُگم آغوش بسته ...

تکیه گاهی ست  
برای شانه های تکیده  
برای سایه های رمیده  
راهی ، راهی ـ مکان امن ـ زادگان و آزادگان



نه تصویری پوچ

نه تصویری دست بسته به هر چیز!

حقیقتی ست

که شاید تبسم گمشده اش می نامیم

در زمانی که نیست

در مکانی که نیست

در راهی ، که هست ، صبور زادگان زمین

راهی آرامش آزادگان

زاده اند.

## دامنه های یک صعود

در انسجام لحظه پرنده پر گشود :

تمدن

عاصی از دست خویش آزرده

و زمان

لباسی آلوده بر تن

سرش گیج می رود ...

از سر آستین تازه روز  
که سر شاخه های رویش می بینم  
دلم بی تابی می کند  
دلواپس آن پرنده ام  
که ناخوانده ، مهمان خانه مان ست

نگاه از نفس افتاده  
به تماشا نشسته  
شکوفه ای که قرار ست در من بشکفد  
و بی آنکه بخواهم  
به افسانه بهمن  
به آن مادیان سپید آبستن می اندیشم  
و به همین روزهای رازگونه سال  
و در سکوتی که شرمگین نیست

در رگ های روشن افکار  
برای نوزاد فصل  
برای همه ی اهل خودم  
بی پرده پس هر سکوت  
نور می باقم

آشفته ام می کند خواب کودکانی که در آن  
کبوتر را سر بریدند  
شاید در حوصله امروز نمی گنجد...  
- گوشی را بر می دارم -  
خبرم آورد :  
« در دامنه های یک صعود  
در راهم »

## عروسک محض

دوباره زاده شدم :  
پشت سر - تنها - نئون  
بی انکه شب را بخوابد  
روبروی گمان چمن ... کوششی هست  
عروسک محض  
دیگر از ساعت کوکی نگفت  
سرعت ، مدرن!

بس سایه های یخ زده  
در جوار صبح پیش می رفتند  
خواب نمی بینم ، می بینم :  
« ذره ای در درون شعله می شود »  
پا شدم  
تا خیال تازه عروسک  
چه می شود  
هیچ دلی را به دریا نسبتی نیست  
پوشیده تن روز بوی بد روزمرگی  
می میرد  
می میرد گلوله چشمی که سطح را نشان داشت  
می لرزد سستی دستی که به بی راهه دارد  
می گریزم از هر چه  
پیاده ، از هر چه  
اسب های عریان ، کالسکه

می گریزم

شبحی در مه گم می شود...

نئون بالای سرم

به وسعتی

به گمان دست نخورده

به نگاهی روشن

در ذهن کودک فردا

عروسک صدا در سرعت سرسام ثانیه ها

که تو همان بودنی

بی آنکه تلاش کنی .

Filename: MehroMah  
Directory: C:\Documents and Settings\M. Hosaini\Desktop  
Template: C:\Documents and Settings\M. Hosaini\Application  
Data\Microsoft\Templates\Normal.dot  
Title:  
Subject:  
Author: M. Hossaini  
Keywords:  
Comments:  
Creation Date: 8/17/2006 1:53:00 AM  
Change Number: 6  
Last Saved On: 8/17/2006 2:12:00 AM  
Last Saved By: M. Hossaini  
Total Editing Time: 22 Minutes  
Last Printed On: 8/17/2006 2:12:00 AM  
As of Last Complete Printing  
Number of Pages: 63  
Number of Words: 2,611 (approx.)  
Number of Characters: 14,883 (approx.)